

طالبان‌یسم و اینترنت



صفحه ۵

بگرام؛ لقمه‌ای بزرگی که
در گلوئی امپریالیسم
آمریکا گیر خواهد کرد



صفحه ۲

مارکسیسم جنبش اجتماعی
کاگران علیه سرمایه



صفحه ۱۲

پاکستان: اخراج مهاجران افغانستانی،
تعطیلی مکتب‌ها و پیامدهای آن



صفحه ۱۰

قطع اینترنت در افغانستان در عصر امپریالیسم دیجیتال

طالبان به تاریخ
۲۹ سپتمبر
۲۰۲۵
اینترنت و مخابرات
افغانستان را قطع

کرد و این وضعیت برای ۵۰ ساعت دوام نمود.
در این مدت مردم افغانستان تماس در داخل
کشور و با جهان را از دست داد و همه‌ی امور
زندگی، تجارتی، اطلاعاتی، ترانسپورتی و
اجتماعی فلج شدند.

قطع سراسری اینترنت و مخابرات توسط طالبان
در افغانستان را نمی‌توان صرفاً یک اقدام امنیتی
یا فنی ساده دانست ...



صفحه ۸

در عصر امپریالیسم
دیجیتال و نظام
سرمایه‌داری مبتنی به
مالکیت خصوصی،
غارگری، تجاوز و نقض حریم خصوصی
شهروندان، تکنولوژی و زیرساخت‌های ارتباطی،
همچون اینترنت، هرگز ابزارهایی خنثی نیستند.
این ابزارها در بستر روابط تولیدی سرمایه‌داری
شکل می‌گیرند و به وسایلی برای انباشت سود و
سرمایه‌ای هرچه بیشتر و تحکیم سلطه برای
طبقه‌ی حاکم و یا ابزار مدرن مبارزه برای رهایی
برای ملل تحت ستم و طبقات محروم جامعه
تبدیل می‌شوند.

بگرام؛ لقمه‌ای بزرگی که در گلوئی امپریالیسم

ناصر لویاند

این پایگاه به یک «شهر کوچک نظامی» با بیش از ۱۰۰۰۰ پرسنل آمریکایی و ناتو، دارای یک زندان بزرگ همانند زندان گوانتانامو، رستوران‌های زنجیره‌ای، سالن‌های بولینگ و امکانات پیشرفته‌ی مخابراتی و جاسوسی تبدیل شده بود. بگرام برای آمریکا و ناتو برای دو دهه مرکز هماهنگی بمباران‌ها، عملیات‌های شبانه و بازجویی‌های مخوف بود.

حالا، ترامپ و حلقه جنگ‌افروزان حول او، در آرزوی بازپس‌گیری این پایگاه استراتژیک هستند. ادعای آمریکا مبنی بر این که این پایگاه اکنون در خدمت و اشغال چین است و یا این که آمریکا آن را برای «مبارزه با تروریسم» لازم دارد، دروغی بزرگ و تکراری است. تاریخ دو دهه‌ی گذشته ثابت نمود که حضور نظامی و استخباراتی آمریکا در افغانستان نه تنها تروریسم را ریشه‌کن نکرد؛ بلکه با آفرینش شرایط عینی فقر، ناامنی و بی‌ثباتی، بستر رشد و تکثیر بیش از ۲۲ گروه تروریستی جدید را فراهم آورد. شعار مبارزه با تروریسم برای امپریالیسم آمریکا، یک تجارت سودآور و بهانه‌ای برای گسترش نفوذ و هژمونی آن است.

خروج شتابزده و مفتضحانه آمریکا در اگست ۲۰۲۱ و سقوط بگرام به‌دست طالبان، ضربه‌ای سهمگین به پرستیژ بین‌المللی امپریالیسم آمریکا وارد کرد. دونالد ترامپ چه در زمان کمپاین انتخاباتی‌اش و چه حالا همیشه مسئولیت شکست آمریکا در افغانستان و خروج شرم‌آور نیروهای نظامی‌اش از پایگاه بگرام و به‌جا گذاشتن تجهیزات نظامی به ارزش بیش از ۸۰ میلیارد دلار برای طالبان را به عهده اداره جوبایدن می‌اندازد. بنابراین؛ تلاش اداره ترامپ برای بازپس‌گیری بگرام، تنها یک هدف استراتژیک نیست؛ بلکه تلاشی برای بازبایی آن اعتبار از دست رفته و نشان دادن قدرت است.



جنگ سرد و بعد از آن

پایگاه هوایی بگرام، واقع در ولایت پروان افغانستان، فراتر از یک پایگاه نظامی، یک نماد ژئوپلیتیک است. ساخت آن توسط اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۵۰، در چارچوب رقابت جنگ سرد و ارائه کمک به دولت وقت افغانستان آغاز شد. اما پس از تجاوز نظامی شوروی در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸)، این پایگاه به اصلی‌ترین مرکز لجستیکی و عملیاتی ارتش سرخ تبدیل گردید و به‌عنوان ابزار سلطه بر منطقه نقش کلیدی ایفا کرد.

پس از خروج شوروی، این پایگاه در اختیار حکومت نجیب‌الله، دست‌نشانده شوروی، و بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ حکومت اسلامی مجاهدین و جنگ‌سالاران تحت حمایت پاکستان، غرب و دولت‌های عرب قرار گرفت. با سقوط دولت مجاهدین در ۱۹۹۶ این پایگاه به تصرف طالبان درآمد و به مرکز تربیه تروریست‌های داخلی و بین‌المللی تبدیل شد. اما با تهاجم آمریکا در اکتبر ۲۰۰۱، بگرام بار دیگر به کانون قدرت نظامی یک ابرقدرت خارجی تبدیل شد. این پایگاه با مساحت ۷۷ کیلومتر مربع، دارای دو باند پرواز به طول بیش از ۳۰۰۰ متر، قابلیت استقرار بیش از ۱۰۰ جنگنده، از جمله بمب‌افکن‌های استراتژیک B-1 و B-52 می‌باشد. در اوج حضور ناتو،

برای ادامه جنگ در اوکراین، تمویل و تسلیح اسرائیل برای نسل‌کشی در فلسطین و حمایت از حملات و تجاوز اسرائیل بر لبنان، سوریه، یمن و ایران و قطر، گسیل کشتی‌های جنگی و نیروهای نظامی به سواحل ونزوئلا به خاطر سرنگونی حکومت منتخب مادورو و بالاخره حالا تهدید دوباره اشغال افغانستان نمایانگر ماهیت امپریالیسم آمریکا برای انباشت سرمایه و هژمونی اقتصادی و سیاسی است.

پیامدهای ناگوار اقتصادی، ژئوپلیتیک و طبقاتی این سیاست جنگ طلبانه و غارت‌گرانه امپریالیسم آمریکا و در کل نظام سرمایه‌داری مبتنی بر مالکیت خصوصی و روابط تولیدی غیرعادلانه متوجه طبقه کارگر و اقشار زحمتکش در جهان است. رویکردهای نظامی و اقتصادی و ژئوپلیتیک اداره ترامپ به مثابه نماینده برجسته نظام متوحش سرمایه‌داری نشان می‌دهد که چگونه امپریالیسم آمریکا و شریکان ناتویی آن، بر سر استخوان‌های مردم اوکراین، خاورمیانه، آفریقا، آمریکای لاتین و حالا افغانستان، به بازی مرگبار خود با رقبایش ادامه می‌دهند و در این مسیر حتی از نیروهای بنیادگرا و گروه‌های تروریست دست‌پرورده خویش استفاده می‌کند.

اهمیت استراتژیک بگرام در

امپریالیسم و پارادایم تغییرناپذیر توسعه طلبی

امپریالیسم نه یک «سیاست» اختیاری، که یک «ضرورت» ساختاری برای نظام سرمایه‌داری در مرحله انحصاری-مالی آن است. امپریالیسم مرحله عالی و ذاتی نظام سرمایه‌داری است که ماهیت آن در جنگ، تجاوز، اشغال، غارت و استثمار ملت‌ها تبلور می‌یابد. این نظام برای فرار از تناقضات درونی خود و بحران‌های مداوم، از جمله نرخ نزولی سود، نیازمند گسترش دایمی به بازارها، منابع ارزان و حوزه‌های نفوذ جدید است. این گسترش، ذاتاً با جنگ‌های خونین نظامی، تجاوز نظامی، مداخله‌ها، براندازی دولت‌ها، اشغال و ایجاد بی‌ثباتی ساختاری همراه است. افغانستان حداقل برای نیم قرن، قربانی این سیاست غارت‌گرانه امپریالیست‌ها و و قدرت‌های استعماری بوده است.

اظهارات اخیر دونالد ترامپ، مبنی بر اینکه «اگر طالبان بگرام را به آمریکا حواله نهند، اتفاق بدی رخ خواهد داد»، چیزی جز بازگویی همان زبان تهدید، زورگویی و یک‌تازی امپریالیستی نیست که نقاب از چهره واقعی سیاست‌های ایالات متحده برمی‌دارد. این سخنان، صرفاً ادامه‌ی همان منطق سلطه‌گری است که در سال ۲۰۰۱ با بهانه‌ای دروغین به‌نام «جنگ با تروریسم»، افغانستان را به‌ورطه نابودی کشاند.

امپریالیسم آمریکا زیر اداره دونالد ترامپ با تهدید مداوم کانادا و ضمیمه ساختن آن به‌حیث ایالت پنجاه‌ویکم آمریکا، تلاش برای اشغال گرینلند، اعمال فشار بر پانامه برای عضو حاکمیت کانال پانامه، هشدار برای تخلیه غزه از ساکنان بومی و تحویل دهی آن به آمریکا به‌خاطر ساختن منطقه‌ی رویایی سیاحتی و سودآور، فروش سلاح‌های مدرن و کمک مالی

معامله پولی در برابر حاکمیت ملی و اقتصاد جنگی

گزارش‌های رسانه‌های پاکستانی مبنی بر مذاکره میان آمریکا و طالبان برای پرداخت ماهانه ۳۰۰ میلیون دلار به طالبان در ازای استفاده از بگرام، نمونه‌ای کلاسیک از اقتصاد سیاسی جنگ است که طبقات حاکم برای دوام عمرشان حاضر به هر پستی و معامله ننگین می‌باشند، بدون آن‌که کمترین سود آن، به مردم و طبقات زحمتکش برسد.

از این منظر، طالبان به مشابه حاکمان فعلی افغانستان، به‌خاطر تداوم حکومت‌داری قرون وسطایی شان حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان را به‌عنوان یک کالا در بازار سیاست جهانی و منطقوی به فروش گذاشته‌اند. رقم درخواستی ۱ میلیارد دلار ماهانه طالبان، از آمریکا در بدل سپردن پایگاه بگرام نشان‌دهنده درک آن‌ها از ارزش استراتژیک این کالا است.

پرداخت این مبلغ از سوی آمریکا، در واقع اجاره ابزار خشونت است. این بودجه می‌تواند به‌راحتی از طریق بودجه‌ی کلان نظامی آمریکا که در سال ۲۰۲۴ به ۸۸۶ میلیارد دلار رسید، تأمین شود و در عین حال، سود کلانی را برای کمپلکس نظامی-صنعتی (Industrial Com--Military plex) آمریکا از طریق قراردادهای نگهداری، تأمین سوخت و اسلحه برای پایگاه به ارمغان آورد.

این مدل اقتصادی، ماهیت واقعی جنگ با تروریسم را افشا می‌کند. تبدیل خشونت به یک صنعت سودآور برای طبقه حاکم سرمایه‌دار و الیگارش‌ی که منابع عمده اقتصادی را در دست دارد. حضور آمریکا در افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، بر اساس گزارش‌های مؤسسه واتسون در پوهنتون براون، بیش از ۲,۳ تریلیون دلار برای مالیات‌دهندگان آمریکایی هزینه داشت. بازگشت به بگرام، در حقیقت تزریق دوباره پول به این ماشین جنگی یک اقلیت حاکم سرمایه‌دار است.

خرید حاکمیت ملی یک کشور در ازای پول شاید ارزان‌ترین راهی باشد که آمریکا خوابش را می‌بیند. اما همه می‌دانند که رژیم طالبان

نه در نزد مردم افغانستان مشروعیت ندارد و نه به‌جز از روسیه کدام کشور خارجی آن را به اصطلاح به رسمیت شناخته است. از این رو هرگونه قرارداد و معامله با رژیم منفور طالبان خیانت به مردم افغانستان محسوب می‌گردد. علاوه از این، مذاکرات رسمی و مخفی هیأت آمریکایی با رژیم زن‌ستیز طالبان، ادعای آمریکا در مورد مخالفت با طالبان به دلیل نقض حقوق بشر و حقوق زنان را به مسخره می‌گیرد. برای امپریالیسم آمریکا و متحدانش در ناتو، ارزش‌های انسانی زمانی مهم هستند که بهانه‌ای برای فشار باشند؛ و زمانی که منافع استراتژیک شان ایجاب کند، با تاریک‌ترین نیروها نیز وارد معامله و دوستی می‌شوند.

اهمیت ژئوپلیتیک بگرام به مثابه اهرم مهار چین و روسیه و منطقه

اهمیت بگرام برای آمریکا صرفاً محدود به افغانستان یا طالبان نیست. موقعیت جغرافیایی این پایگاه، آن را به یک دارایی استراتژیک کلیدی در رقابت با چین و روسیه و متحدین آن‌ها در منطقه تبدیل کرده است:

(۱) نظارت بر چین: فاصله هوایی بگرام تا منطقه خودمختار سینکیانگ چین که عمدتاً اویغوری‌های مسلمان ناراضی از دولت چین در آن ساکن هستند کمتر از ۵۰۰ کیلومتر است. این مجاورت به آمریکا امکان می‌دهد تا با استقرار سیستم‌های پیشرفته جاسوسی الکترونیک مانند 135 Rivet Joint-RC، شنود ارتباطات و نظارت بر تحرکات چین در این منطقه حساس را داشته باشد. و از سوی دیگر، آمریکا می‌تواند که با حمایت مالی و تسلیحاتی از جنبش اسلامی ترکستان شرقی، ناراضی‌های اویغوری مستقر در شمال افغانستان امنیت و ثبات چین را مستقیماً آسیب‌پذیر بسازد. این امر بخشی از استراتژی گسترده‌تر آمریکا برای محاصره و مهار و بی‌ثبات ساختن چین است.

(۲) فشار بر روسیه و متحدین آن در منطقه: دسترسی به بگرام، عمق استراتژیک روسیه در آسیای مرکزی را به چالش می‌کشد و

نگرانی مسکو درباره ثبات در حاشیه‌ی جنوبی خود را افزایش می‌دهد. این پایگاه می‌تواند به‌عنوان نقطه پشتیبانی برای عملیات و مداخله در منطقه [برضد] منافع روسیه عمل کند. ده‌ها گروه تروریست اسلامی مرکب از اتباع کشورهای آسیای میانه و چین که در سوریه می‌جنگیدند، بعد از سقوط رژیم بشار الاسد به کمک ابومحمد جولانی که خود سابقه‌ی عضویت در داعش و گروه‌های تروریستی را داشت، سوریه را ترک کردند و به کشورهای دیگر از جمله افغانستان و پاکستان و برخی کشورهای آسیای میانه فرستاده شدند.

قابل درک است که چرا اظهارات اخیر دونالد ترامپ توسط چین و روسیه بسیار جدی گرفته شده و نگرانی شان را ابراز می‌کنند. مخالفت چین و روسیه در برابر حضور نظامی آمریکا در افغانستان، نه از روی دلسوزی برای مردم افغانستان، که ناشی از محاسبات استراتژیک خود آنان در مقابل هژمونی آمریکاست.

پس از خروج نیروهای آمریکایی و ناتویی از افغانستان در اگست ۲۰۲۱ دولت چین و شرکت‌های وابسته به آن وارد افغانستان شدند. در حالی‌که در دو سال اول حاکمیت طالبان همه روزه سرک‌های شهر کابل و سایر ولایات افغانستان پر از اعتراضات گسترده زنان علیه طالبان بودند و معترضان زن شعار «ننان، کار، آزادی» سر می‌دادند و طالبان آن‌ها را با گلوله، لت و کوب و زندان و شکنجه پاسخ می‌گفتند، دولت چین تحت رهبری «حزب کمونیست» بی‌شرمانه با هم‌چو رژیم زن‌ستیز، ضدعلم، آزادی و ضدمدنیت مصروف معاملات سیاسی و اقتصادی بود.

دولت چین با نادیده گرفتن رفتار غیرانسانی و وحشیانه‌ی طالبان در برابر مردم افغانستان به‌خصوص زنان و دختران، اقلیت‌های قومی و مذهبی، در بخش استخراج معادن و منابع اقتصادی افغانستان سرمایه‌گذاری کردند و با رژیم غیرمشروع طالبان به ارزش‌ها ده‌ها میلیارد دلار ده‌ها قرارداد امضا کردند. در ۳۱ جنوری ۲۰۲۴ شی جین پینگ اولین رئیس‌جمهور

خارجی بود که اعتبار نامه سفیر طالبان در پکن را پذیرفت.

روسیه و چین در قبال موضع‌گیری شان در برابر طالبان دچار توهم هستند. آن‌ها هنوز از رژیم طالبان درک درستی ندارند. آن‌ها امیدوارند که از طالبان در مقابل آمریکا و غرب استفاده خواهند و مانع نفوذ گروه‌های تروریست به آسیای میانه و چین خواهند شد. اما طالبان به تاریخ ۲۸ اگست ۲۰۲۵ با لغو قرارداد ۲۵ ساله «استخراج نفت آمو دریا» با کمپنی چین و دستگیری ۱۲ کارمند چینی در شمال افغانستان ثابت کردند که آن‌ها پابند هیچ اصول و مقررات دیپلماتیک نیستند. بنابراین، اگر مذاکرات بین طالبان و آمریکا برای تحویل‌دهی پایگاه بگرام به آمریکا در بدل صدها میلیون دلار ماهانه، به رسمیت شناسی حکومت طالبان، آزادسازی پول منجمد شده افغانستان و نیز اخراج نام‌های رهبران طالبان از لیست سیاه سازمان ملل کامیاب گردد، حضور نظامی دوباره آمریکا در افغانستان می‌تواند خواب شیرین چین و روسیه را آشفته کند.

مردم افغانستان در میانه دو آتش

وضعیت داخلی افغانستان ترازیک است. مردم این کشور در میانه‌ی دو نیروی ویرانگر قرار گرفته‌اند:

حکومت طالبان

حکومت طالبان که یک رژیم ارتجاعی، ضد زن و ضد دموکراتیک است، طی چهار سال حاکمیت شان اولویت خود را تطبیق شریعت اسلامی و قوانین زن‌ستیزانه تشکیل داده و هیچ برنامه‌ای برای رفاه اجتماعی و کاهش فقر و بیکاری ندارند. بر اساس گزارش‌های سازمان ملل، پس از تسلط طالبان، ۸۰٪ از اقتصاد افغانستان فروپاشیده و از میان ۳۵ میلیون نفوس کشور بیش از ۲۳ میلیون نفر با ناامنی غذایی حاد روبرو هستند. محدودیت‌های شدید علیه زنان، آنان را از آموزش، کار و مشارکت اجتماعی محروم کرده است.

امپریالیسم آمریکا و متحدان مرجع داخلی آن

انسانی و ضد محیط زیستی را عملی بسازند. در اوکراین عملاً جنگ روسیه با ناتو جریان دارد و احتمال استعمال اسلحه هسته‌ای و وقوع جنگ سوم جهانی وجود دارد. از این رو به نفع هیچ کشور و ملتی نیست که سناریوی فاجعه بار جنگ روسیه و اوکراین یکبار دیگر بین آمریکا و چین در جغرافیای افغانستان آزمایش شود.

آلترناتیوی چپ

طالبان و یا هر رژیم وابسته و غیردموکراتیک شاید بخواهد که بر سرنوشت مردم افغانستان با آمریکا یا هر قلدر دیگری معامله کنند؛ اما تاریخ نشان داده است که مردم افغانستان هرگز تسلیم اشغال و تجاوز امپراتوری‌ها و قدرت‌های بیگانه نشده و آن‌ها را با حکومت‌های بومی دست نشانده‌شان سرنگون و شکست داده‌اند. با در نظر داشت این پیشینه‌ی خاص مردم افغانستان، نه اداره‌ی دونالد ترامپ جرأت اشغال دوباره‌ی افغانستان را دارند و نه هم طالبان می‌توانند این معامله را به آسانی انجام بدهند. موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان و سرشت مردم آن این فرصت را از هر متجاوز و قلدر می‌گیرد که بتوانند این لقمه‌ی لذیذ را با را حتی بلع و هضم کنند.

به باور ما، راه نجات افغانستان و ایجاد ثبات در منطقه نه در بازگشت امپریالیسم و شاخ به شاخ شدن با رقبای خود در افغانستان و نه در تثبیت حاکمیت بنیادگرایی اسلامی است. تنها آلترناتیوی ممکن، سازماندهی مبارزه‌ی متحدانه و مستقل توده‌های زحمتکش، کارگران، روشنفکران و زنان، حول یک برنامه‌ی مترقی، دموکراتیک، سکولار، ضد امپریالیستی، ضد بنیادگرایی و عدالت‌خواهانه است. ایجاد جبهه‌ای متشکل از نیروهای چپ، سکولار و دموکرات که خواهان برقراری یک جمهوری سکولار، غیرمتمرکز و مبتنی بر عدالت اجتماعی و حقوق مساوی زنان باشد می‌تواند دست امپریالیست‌های را از بگرام و افغانستان قطع کند و صلح و ثبات را در افغانستان و منطقه تضمین نماید.

سخنرانی‌های خود تذکر می‌دهد که اگر او رئیس‌جمهور آمریکا می‌بود هرگز جنگ روسیه و اوکراین اتفاق نمی‌افتاد.

طالبان نمی‌توانند در خاک افغانستان به یکی از این دو رقبای هسته‌ای و غول‌های اقتصادی اول و دوم جهان، سهم و اختیارات بیشتر قابل گردد. امتیازدهی ویژه به یک جانب دیدخل، سبب تحریک و خشم دومی خواهد شد. آمریکا تحمل سرمایه‌گذاری میلیارد دلاری چین در منابع طبیعی و معادن افغانستان و یا استفاده از پایگاه نظامی بگرام به‌وسیله چین را تحمل نخواهد کرد، و همین‌طور چین، روسیه و ایران در برابر نفوذ گسترده آمریکا در افغانستان، علیه امنیت خود شان، بی‌تفاوت بوده نمی‌توانند.

آمریکا هم در گذشته و هم حالا مخالف طرح «یک کمربند - یک راه» چین بوده است که با عبور از ۶۵ کشور سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا را به هم وصل می‌کند. این طرح چین به‌علاوه مفادات اقتصادی، می‌تواند به هژمونی و نفوذ چین نیز در این سه قاره کمک کند. تطبیق این طرح ۸ تریلیون دلاری، بدون شک منافع استراتژیک آمریکا را در این سه قاره به خطر مواجه می‌سازد و متحدین سنتی آمریکا را به چین نزدیک می‌سازد. در همین ماه آمریکا با تحریم بندر چابهار ایران، هند را در تنگنایی اقتصادی و ترانزیتی قرار داد و به این ترتیب این گام به نفع پاکستان رقیب بزرگ هند در منطقه تمام شد. امتیازات فراوان آمریکا به پاکستان و برعکس تحمیل تعرفه ۵۰ فیصده بر کالاهای هندی سبب تیره‌گی روابط هند و آمریکا گردید. جلسه‌ی اخیر کشورهای عضو سازمان همکاری شانگ‌های در شهر تیانجین چین به وضوح نشان داد که چین از تحولات جدید به نفع خود خوب استفاده نموده و دوستان قدرتمندی جدیدی مانند هند را پیدا کرده است. چین در هرگام تلاش دارد تا جای پای آمریکا را در معادلات منطقه‌ای و جهانی خالی کند.

همان‌طور که در مقدمه گفته شد، قدرت‌های امپریالیستی برای سود و هژمونی بیش‌تر مقابل رقبای شان حاضر اند هر سناریوی ضد

جرمنی و فرانسه حضور پررنگ در افغانستان دارند. طالبان بدون کمک هفته‌وار ۴۰ تا ۸۰ میلیون دلار آمریکا نمی‌توانند به حاکمیت‌شان در افغانستان ادامه بدهند. این حمایت نقدی آمریکا باعث ثبات ارزش افغانی در برابر اسعار خارجی شده و حتی ارزش افغانی نسبت به زمان اشرف غنی بهبود یافته است.

شاید آمریکا نتواند پایگاه بگرام را با حضور نظامی خود همچو نمونه‌های جرمنی، کوریای جنوبی، جاپان، ترکیه، عربستان، قطر و غیره نکات استراتژیک در اختیار بگیرد؛ اما در عصر تکنولوژی و هوش مصنوعی، آمریکا قادر است در تبانی با طالبان اهداف خود را به‌شکل دیگری محقق سازد.

زلمی خلیلزاد، نماینده‌ی ویژه پیشین ایالات متحده آمریکا در امور صلح افغانستان و عضو کلیدی توافقنامه صلح دوحه ۲۰۲۰ بین آمریکا و طالبان به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۵ در صفحه ایکس خود واضح نوشته است که آمریکا هیچگاه قصد حضور نظامی دوباره در افغانستان را ندارد و فقط می‌خواهد مطمئن شود که پایگاه بگرام در خدمت همسایه‌های افغانستان (چین) قرار نمی‌گیرد.

تجربه جنگ روسیه و اوکراین

آمریکا و ناتو خلاف توافقات صلح با شوروی برای ختم جنگ سرد، هم به جنگ سرد ادامه دادند و هم پس از فروپاشی شوروی، به محاصره روسیه و متحدین آن با توسعه ناتو در شرق اروپا عملاً شرایط تقابل مستقیم را فراهم ساختند. ریشه‌های تجاوز روسیه بر اوکراین را باید پیش از سال‌ها ۲۰۱۴ جست‌وجو کرد. وقتی آمریکا و ناتو هر روزه حلقه‌ی محاصره روسیه را تنگ‌تر می‌ساختند و هشدارها و نگرانی‌های فزاینده روسیه را ارزش نمی‌دادند. پس از ۲۰۱۴ اوکراین در مرز با روسیه و بلاروس عملاً به مرکز بزرگ استخباراتی و عملیاتی آمریکا و ناتو علیه روسیه تبدیل شده بود. با اقدام قلدرانه‌ی آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان روسیه با توجیه دفاع از خود و عمل پیشگیرانه بر خاک اوکراین تجاوز کرد؛ اما دونالد ترامپ همیشه در

جنرالان و مقامات فاسد رژیم کرزی-غنی و جنگ سالاران سابقه مانند دوستم، احمد مسعود، محقق، اسماعیل خان و سیاف که سابقه‌ای طولانی در جنایات جنگی، فساد و قاچاق مواد مخدر دارند، به دنبال بازگشت به قدرت از طریق چکمه‌های سربازان خارجی هستند. جنگ سالاران سابق در سال ۲۰۰۱ و متعاقب آن به مثابه‌ی نیروهای پیاده آمریکا در سقوط حکومت دوره اول طالبان نقش مهم ایفا کردند. آمریکا در بدل این خدمت و وطن فروشی آن‌ها، در حکومت‌های حامد کرزی و اشرف غنی برای شان سهم قابل ملاحظه در قدرت و امتیازات هنگفت مالی دادند. علاوه از این، این نیروها که متهم به جنایات جنگی بودند، معافیت قضایی نیز حاصل کردند.

این جنگ سالاران در تبعید از تهدید و اعلام ترامپ مبنی بر اشغال پایگاه نظامی بگرام توسط آمریکا اظهار خرسندی و حمایت کرده و ابراز آماده نموده‌اند که می‌توانند به‌عنوان نیروهای اجیر بومی در خدمت آمریکا قرار بگیرند. توافق اخیر کنگره آمریکا برای تصویب یک قانون برای تسهیل اشتراک اطلاعات با مخالفان طالبان، نیز نشان می‌دهد که واشنگتن در حال اجرای یک استراتژی دوگانه است، هم مذاکره و معامله‌ی مالی با طالبان و هم حمایت از نیروهای مخالف آن برای تحت فشار قرار دادن آنان.

اشغال نظامی یا اشغال استخباراتی

نیروهای نظامی طالبان به تاریخ ۱۵ اگست ۲۰۲۱ وارد کابل شدند و کنترل میدان هوایی کابل و سایر ولایت را به‌دست گرفتند. خروج نیروهای نظامی آمریکایی و ناتوی زیر نظارت، امنیت و اطمینان طالبان بین ۱۵ اگست تا ۳۱ اگست ۲۰۲۱ تکمیل شد. آمریکا و ناتو نیروهای نظامی شان را تخلیه کردند؛ اما حضور استخباراتی شان هرگز کم‌رنگ نشد.

اگرچه طالبان ادعای استقلال دارند، اما همه می‌دانند که فضای هوایی افغانستان هنوز توسط آمریکا کنترل می‌شود و نیروهای استخباراتی آمریکا و انگلیس،

طالبانیسم و اینترنت

✍ بصیر زیار



سردمداران امارت طالبان اخیراً در جهت هرچه بیش‌تر طالبانی کردن جامعه گام بلندی برداشتند و خواستند خدمات اینترنتی و تلفنی را در افغانستان کاملاً از میان بردارند. برای اجرای این پلان شوم، مانند اقدامات غیرمعمول و ارتجاعی گذشته، به تدریج جلو رفتند. ابتدا در چند ولایت اینترنت را بستند تا اینکه تمام سیستم‌های اینترنت و تلفن را قطع کردند و کشور را به انزوا و رکود سوق دادند. رژیم ارتجاعی طالبان تنها توانست تقریباً سه شبانه‌روز در برابر فشارها مقاومت کند. رفت‌وبرگشت اینترنت بدون توضیح رسمی از جانب رژیم، وجود و چگونگی این فناوری مدرن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. در این تردیدی نیست که طالبانیسم ذاتاً با تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات در تضاد است و آن را مایه شر و فساد می‌داند؛ شری که مانند شیطان لعین مقابله با آن کاری سهل و آسان نیست.

طالبانیسم به مثابه یک رویکرد ایدئولوژیک و توتالیتار، متجلی در یک رژیم انحصارگر، تک‌صدا و رهبر محور است. این رژیم هرگونه دیدگاه مخالف و متفاوت را برنمی‌تابد و از نخستین روز کسب قدرت در این مسیر گام برداشته است. در حال حاضر هیچ رسانه‌هی مستقل و هیچ حزب یا سازمان مخالف و غیر طالبی در کشور وجود قانونی ندارد. در چنین وضعیتی، اینترنت و رسانه‌های اجتماعی تنها روزه‌ای‌اند که مردم می‌توانند به اطلاعات

وجود اینترنت به توسعه آگاهی و اطلاعات کمک می‌کند و سرانجام به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی، گفت‌وگو و فرصت‌های سیاسی منجر می‌گردد. قطع اینترنت برعکس، رژیم را در برابر رشد اقتصادی و شرایط معیشتی جامعه قرار می‌دهد و به بحرانی دامن می‌زند که هیچ رژیمی در جهان قادر به مقابله آن نخواهد بود.

اینترنت و رسانه‌های اجتماعی، همان‌طور که اشاره شد، در اطلاع‌رسانی و ایجاد روابط شبکه‌ای اهمیت دارند و این ابزارها وسیله مهمی در شکل‌گیری اعتراضات جمعی و جنبش‌های اجتماعی‌اند. در نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی، از جمله در نظریه بسیج منابع، نقش رسانه‌ها و رسانه‌های اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در مسیر حرکت تاریخ است. طالبان می‌دانند که با بستن و کنترل رسانه سنتی، اعم از رادیو، تلویزیون و روزنامه، نمی‌توانند سانسور مورد نظر خود را به‌طور کامل اجرا کنند، زیرا اینترنت و رسانه‌های اجتماعی به مثابه رسانه‌های موازی و محبوب تقریباً در دسترس همگان قرار دارد. این یک نبرد سهمگین است که طالبان به راه انداخته‌اند و سختی مبارزه با مقتضیات عصر و نیازهای واقعی، طالبان را به باتلاق و مخمصه بزرگی سوق می‌دهد.

تناقض این هدف، یعنی مبارزه با اینترنت و غیرقانونی‌شمردن آن، در این است که این مسأله به‌گونه یک شمشیر دولبه عمل می‌کند: بودن و نبودن این «اهریمن نامرئی» هر دو بقای طالبانیسم را به خطر می‌اندازد.

خارج از سانسور دست یابند. لذا در حضور اینترنت، سیاست سرکوب و سانسور طالبانیسم یک پروژه ناقص و ناتمام به‌نظر می‌رسد و از همین‌رو ممنوعیت اخیر، تلاشی است برای تکمیل این سیاست در عمل. با اینکه همه رژیم‌های استبدادی با آزادی بیان، آزادی تشکل و اجتماعات دشمنی می‌ورزند و آن‌ها را با موجودیت خود در تضاد می‌بینند و بیدرنگ در پی سرکوب آن‌اند، حساسیت و مخاصمت طالبانی ابعاد متفاوت و گسترده‌تری دارد. طالبانیسم با هرگونه آزادی مخالف است و این مخالفت تنها در عرصه سیاسی خلاصه نمی‌شود. طالبانیسم با هنر، علم، طرز لباس، اصلاح صورت و خلاصه با ابتدایی‌ترین آزادی‌های فردی سرخصومت دارد و طالبانیسم اصیل و کامل به تعبیر دقیق، یک عقب‌گرد بزرگ و ناممکن

شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی تنها به شرایط، فشارها و بی‌عدالتی اجتماعی محدود نمی‌شود؛ بلکه جامعه به منابع قابل‌دسترسی مانند پول، کادرها، توانایی‌ها، وحدت گروه‌ها و وسایل جمعی اعم از سنتی و مدرن نیازمند است (John & Mayer 2017). رسانه‌های اجتماعی مهم‌ترین وسیله‌ای‌اند که می‌توانند بر فضای عمومی تأثیر بگذارند. از نظر هابرماس، فضای عمومی عرصه‌ای از شهروندان است که با هم دربارهٔ موضوعات عمومی به بحث می‌پردازند. با ظهور رسانه‌های سنتی از قبیل تلویزیون، رادیو و روزنامه، گفت‌وگوی فضای عمومی و تأثیرات آن توسط اطلاع‌رسانی یک‌جانبه از بالا به پایین توسط دولت و نهادهای همسو با آن جایگزین شد. بدین‌طریق سهم‌گیری، بحث و دیالوگ عمومی توسط جنبش‌های اجتماعی و اعضای جامعه تضعیف گردید. فعالان جنبش‌های اجتماعی برای مقابله با نفوذ رسانه‌های رژیم‌های حاکم بر فضای عمومی بر شبکه‌های جمعی اجتماعی تکیه کردند (Habermas; Burger & Lawrence 2001).

استفاده از اینترنت در پایان سدهٔ گذشته نقطهٔ عطفی در ارتباط میان افراد بود؛ میزان استفاده از اینترنت از دو میلیارد به بیش از ۵٫۵ میلیارد انسان افزایش یافته است که معادل حدود ۶۷-۶۸٪ جمعیت جهان است. در چند دههٔ اخیر با عمومیت یافتن اینترنت، تحول کیفی بزرگی در بسیج منابع جنبش‌های اجتماعی پدیدار شده است. اینترنت و رسانه‌های اجتماعی رابطهٔ میان جنبش‌های اجتماعی، فضای عمومی و فرستادن اطلاعات را بازآفرینی کردند. این تغییرات ساختار شبکه‌های اجتماعی را دگرگون ساخت و رسانه‌های اجتماعی جایگزین ساختارهای

بسیج قبلی شدند و بدین‌گونه وسیله‌ای جدید در بسیج اجتماعی پدید آمد.

رسانه‌های اجتماعی عمدتاً دو نوع تأثیر بر جنبش‌های اجتماعی دارند: تأثیر نخست شامل سرعت و نشر وسیع اطلاعات، جذب نیرو، ارتباطات و توسعهٔ فضای بسیج منابع است. جنبش‌های اجتماعی ۲۰۱۰ در کشورهای عربی موسوم به «بهار عربی» نقش و اهمیت رسانه‌های اجتماعی را در بسیج نیرو ثابت نمودند. همچنین جنبش‌های اجتماعی در بنگلادش، سری‌لانکا و اخیراً در نیپال توسط نسل جوان، اهمیت رسانه‌های اجتماعی را برجسته ساختند. دومین تأثیر شبکهٔ رسانه‌های اجتماعی بر جنبش‌های اجتماعی، تغییرات مؤثر در فرآیند و تاکتیک است که موجب مشارکت و متشکل‌شدن می‌شود. این درست عکس ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی در گذشته است. در گذشته، برای سازمان‌دهی یا انتقال اطلاعات و راهنمایی‌ها حضور فیزیکی رهبران و فعالان جنبش ضرورت داشت؛ کاری که زمان زیادی می‌برد و تأثیر آن در فضای اجتماعی و مادی با محدودیت‌هایی همراه بود. در گذشته نقش رهبران معتبر سیاسی در سازمان‌دهی جنبش‌ها ضروری بود، اما در عصر رسانه‌های اجتماعی این نقش کمرنگ شده و اکثریت فعالان و شرکت‌کنندگان می‌توانند نقش بسیار موثری ایفا کنند. رسانه‌های اجتماعی بنا بر ماهیت خود تمرکزگرایی را تضعیف ساختند و ساختار شبکه‌ای تکنیکی را به بهای ساختار هرمی سنتی تقویت کردند. امروزه فعالان جنبش‌هایی که دنبال‌کنندگان بیشتری در پلتفرم‌های رسانه‌ای دارند نقش پررنگ‌تری نسبت به کارشناسان پیدا کرده‌اند.

نقش اینترنت و رسانه‌های

اجتماعی تنها به شکل‌گیری جنبش‌ها محدود نمی‌شود؛ تولید هویت جمعی و گفتمان سیاسی در سطوح مختلف نیز از آن متأثر می‌گردد. این رسانهٔ جدید همچنین بستری احساسی برای ساخت هویت، به‌اشتراک‌گذاری عاطفه و ایجاد احساسات جمعی فراهم می‌کند (Whittier, 2014). گفتمان سیاسی که به‌سادگی مجموعهٔ زبان، کلمات و فعالیت‌های ارتباطی غیرکلامی بر یک زمینهٔ سیاسی است، شدیداً از تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات متأثر است. جامعه، فرهنگ، تکنولوژی و تمام فعالیت‌های انسانی به‌طرز اجتناب‌ناپذیری به‌واسطهٔ زبان شکل می‌گیرند. سیاست‌مداران، رسانه‌ها و شهروندان عادی به‌طور فعال زبان سیاست را خلق و گفتمان سیاسی جامعه را شکل می‌دهند. معمولاً در این فرآیند پنج نوع گفتمان متفاوت پدید می‌آیند که شامل سیاست‌مداران، رسانه‌ها، شهروندان عادی، افراد متخصص سیاسی و غیره است. هر یک از این گفتمان‌ها اهداف معینی را دنبال می‌کنند. ارتباطات ناشی از این فرآیند به خلق فرصت‌های سیاسی از طریق تغییرات معنادار در دینامیک فضای-زمان روابط سیاسی و اجتماعی کمک می‌کند.

طالبان از پدیدآمدن فرصت‌های سیاسی برای مخالفان وحشت دارند و با سیاست‌های ارتجاعی و ضد‌مردمی خود هر روز بیش از پیش خود را در برابر دریایی از خشم مردم و طبقات و گروه‌های محروم اجتماعی می‌بینند. اینترنت و تکنولوژی جدید می‌توانند در این فضای اجتماعی و سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی نیرومندی به‌وجود آورند. تعجب ندارد که سردمداران این گروه به اینترنت و تلفن‌های هوشمند به‌چشم دشمن نگاه کنند. از جانب دیگر، پیامدهای سیاسی و

اقتصادی بستن و از میان‌برداشتن این «دشمن» هزینه‌های سنگینی را بر رژیم منحن طالبانی تحمیل می‌کند.

پیامدهای سیاسی داخلی می‌تواند ویرانگر باشد: خشم گسترده در جامعه و تشدید تضادها در داخل نظام امارتی که پیش‌تر نیز در مورد بستن مدارس و دانشگاه‌ها بر روی دختران آشکار شده بود. شواهد نشان می‌دهد که قطع اینترنت و شبکه‌های مخابراتی نشانه‌ای از تضادهای درون‌گروهی طالبان بوده است؛ تضادی که میان اصول‌گرایان و عمل‌گرایان روزبه‌روز تشدید می‌یابد. بعد خارجی عواقب سیاسی آن برای طالبان، رابطهٔ آن‌ها با جهان است. بستن اینترنت نه تنها فاصلهٔ این رژیم را با جهان افزایش می‌دهد بلکه تماس‌های وزارت خارجهٔ رژیم با سفارت‌ها و کنسولگری‌هایی را که در اختیار دارد دشوارتر می‌سازد. طالبان با قطع اینترنت و ارتباط مخابراتی تاکنون قویاً توسط سازمان ملل و سازمان‌های حقوق‌بشری جهانی محکوم شده‌اند و جهانیان با این عمل احمقانهٔ طالبان یک‌بار دیگر دچار حیرت و شوک اطلاعاتی شدند. طالبان با این عمل مجدداً به جهانیان یادآوری کردند که رژیم امارتی آن‌ها واقعاً قرون‌وسطایی و نامربوط به جهانِ امروزی است.

اما صدمهٔ اصلی و فاجعه‌بار قطع اینترنت و شبکهٔ تلفن‌های همراه در عرصهٔ اقتصادی و معیشت مردم است. اقتصاد افغانستان اعم از تجارت، بانکداری، خدمات صحی، آموزش، حمل‌ونقل و مؤسسات تولیدی به اینترنت وابسته است. در این سه روزی که اینترنت قطع بود، در همهٔ این بخش‌ها رکود مرگبار حکم‌فرما شد. بنا بر گزارش‌های برخی رسانه‌ها، تنها طی این مدت سه‌روزه بیش از یک میلیارد افغانی از عواید گمرک‌ها به

جدی مواجه ساخته است. یکی از دلایل بستن اینترنت طی چند روز گذشته می‌تواند نشانه‌ی بارزی از علم‌ستیزی طالبان باشد. تلاشی که موقتاً شکست خورد، اما این به معنی پایان یافتن جنگ نیست و حملات دیگر از این دست در راه اند. این جنگ تا نابودی کامل طالبانیسم در جامعه ادامه خواهد یافت.

طالبانیسم با واقعیت امروزی جهان بیگانه است و قادر به پاسخگویی نیازهای عینی و واقعی دنیای معاصر نیست. این رژیم در برابر علم، تکنولوژی و فرهنگ مدرن دچار تناقضی بنیادی و حل‌نشده است. برخورد آن‌ها با اینترنت، رسانه‌ها و تلفن‌های همراه بیان همین تناقض است. کنار آمدن با اینترنت و تکنولوژی معاصر هم از درون و هم از بیرون این گروه متحجر را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. اما مقابله و ممانعت با آن، رژیم طالبانی را به بحران و ورشکستگی اقتصادی و معیشتی سوق می‌دهد؛ و هیچ رژیم سیاسی که مانع رشد و توسعه اقتصادی در یک جامعه شود، نمی‌تواند در بلندمدت دوام آورد. طالبان فشار این واقعیت سخت را طی چند شبانه‌روز اخیر با بستن اینترنت و شبکه‌های تلفنی تجربه کردند و مجبور به عقب‌نشینی شدند. این پارادوکس حل‌نشده در دنیای معاصر دامن‌گیر رژیم‌های ارتجاعی و تمامیت‌خواه می‌گردد که با هرگونه مظاهر پیشرفت و مدرنیته خصومت می‌ورزند. طالبانیسم که ارتجاع دینی و قومی را در قالب ایدئولوژی فاشیسم دینی امتزاج بخشیده است، جز رنج، محرومیت و عقب‌ماندگی کامل اجتماعی برای جامعه دستاورد دیگری ندارد. طالبانیسم اساساً اصلاح‌پذیر نیست و اصلاح آن تنها در نابودی آن است.

داریم. انقلاب تکنولوژیک و تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات جهان را وارد فاز جدید کرده است و یکی از مشخصه‌های اصلی این دوره تغییر مداوم و سریع در عرصه کار و اشتغال است. شغل‌های زیادی از میان می‌روند و شغل‌های جدید خلق

می‌کند. اگر مصرف اینترنت را به مثابه یک بخش اقتصادی در نظر بگیریم، وزن آن در تولید ناخالص ملی بزرگ‌تر از بخش انرژی یا کشاورزی است. در اقتصادهای پیشرفته اینترنت تا ۱۰٪ رشد تولید ناخالص ملی (GDP) را تشکیل می‌دهد و

طالبانیسم با واقعیت امروزی جهان بیگانه است و قلابه

پاسخگویی نیازهای عینی و واقعی دنیای معاصر نیست.

این رژیم در برابر علم، تکنولوژی و فرهنگ مدرن دچار

تناقضی بنیادی و حل‌نشده است. برخورد آن‌ها با اینترنت،

رسانه‌ها و تلفن‌های همراه بیان همین تناقض است. کنار

آمدن با اینترنت و تکنولوژی معاصر هم از درون و هم از بیرون

این گروه متحجر را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد.

می‌شوند و برای پاسخگویی به این تحولات، آموزش مداوم در طول عمر کاری فرد ضروری است. پاسخ‌گویی به این حجم نیازها از عهده موسسات آموزشی حضوری بر نمی‌آید و آموزش آنلاین یگانه امکان جبران‌کننده‌ای است که می‌تواند این نیاز را پوشش دهد. در قلب حرکت به سمت منابع باز آموزشی که با اینترنت ممکن شده است، ایده ساده و نیرومندی هست: دانش جهانی یک منفعت عمومی است و تکنولوژی به‌طور عمومی و اینترنت به‌طور خاص فرصتی فوق‌العاده فراهم می‌آورد تا هر فرد علم را به اشتراک بگذارد، استفاده کند و دوباره استفاده نماید (Brown & Adler, 2008).

طالبان علم‌ستیز با بستن مدارس و دانشگاه‌ها بر روی دختران و تبدیل دانشگاه‌ها و لیسه‌ها به مدارس دینی قصد دارند آموزش مدرن و علمی را در جامعه تضعیف و حذف کنند. وجود اینترنت و آموزش‌های آنلاین این رویکرد ارتجاعی و علم‌ستیز طالبانی را به چالشی

تأثیر آن روزبه‌روز افزایش می‌یابد. در پنج سال گذشته سهم اینترنت در تولید ناخالص ملی این کشورها دو برابر شده است، حدود ۲۱٪ (James M. & Charles R. 2011).

اینترنت نقش مهمی در توسعه و پیشرفت آموزش دارد و توسعه آموزش در پیشرفت یک کشور و یک جامعه در دنیای معاصر غیرقابل‌تردید است. گرچه طالبان با آموزش مدرن رویکرد خصمانه دارند و دختران و زنان را از تحصیل و کار محروم کرده‌اند، اما هر رژیمی که در این عصر به آموزش مدرن اهمیت ندهد یا در برابر آن قرار گیرد، دیر یا زود با عواقب ویرانگر آن مواجه خواهد شد و رو به زوال خواهد نهاد. نقش اینترنت در توسعه و تداوم آموزش به نیاز مبرمی تبدیل شده است و هر روز اهمیت و کاربرد آن بیشتر می‌شود. آموزش آنلاین در کنار آموزش حضوری تمام‌وقت دانشجویان، بخش مهمی از منابع با ارزش برای آموزش مداوم است. آموزش مداوم یک نیاز حیاتی سده‌ای است که در آن قرار

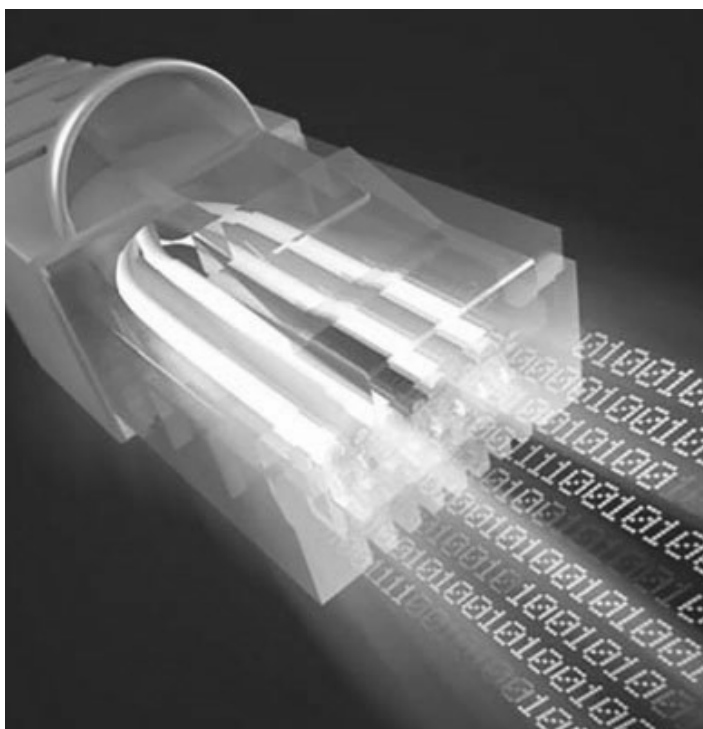
رژیم طالبان صدمه وارد شده است. تعداد قابل‌توجهی از خانواده‌ها در داخل کشور به حمایت مالی بستگان‌شان در خارج متکی‌اند و قطع اینترنت زندگی آن‌ها را به خطر می‌اندازد. اقتصاد افغانستان، هرچند عقب‌مانده و پیرامونی است، یک اقتصاد سرمایه‌داری است که بدون پیوند دائمی با سرمایه جهانی نمی‌تواند دوام آورد. سرمایه‌داری پیرامونی برخلاف اقتصاد طبیعی و فنودالی بدون پیوند و دادوستد روزمره با اقتصاد جهانی غیرقابل‌تصور است. قطع اینترنت سرمایه را در همه بخش‌ها از حرکت باز می‌دارد و توقف حرکت سرمایه معادل است با بحران و مرگ اقتصاد سرمایه‌داری. سرمایه در یک کلام چیزی نیست جز ارزش در حال حرکت و افزون‌شدن.

سرمایه در این حرکت برای انباشت به رشد نامحدود گرایش دارد. رشد اقتصادی امروز سرمایه بدون تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی غیرقابل‌تصور است. شرکت‌های تولیدی و تجاری توسط اینترنت می‌توانند بهتر، سریع‌تر و ارزان‌تر با هم ارتباط و همکاری کنند و بدین‌طریق با کاهش هزینه‌های معاملات، هزینه‌های تولید را پایین آورده و به کارایی و رشد اقتصادی میدان دهند. نظریه‌های رشد اقتصادی درون‌زا (endogenous growth) بر اهمیت افزایش بازده تحقیق و توسعه، سرمایه انسانی، انتشار ایده‌های جدید و گسترش تکنولوژی جدید در رشد اقتصادی متمرکزند (Lucas 1988; Romer 1990; Aghion & Howitt 1992). اینترنت سهم قابل‌توجهی در رشد ناخالص ملی در اقتصادهای پیشرفته داشته است. تحقیقات نشان می‌دهد که اینترنت به‌طور متوسط ۳٫۴٪ به رشد تولید ناخالص ملی اقتصادهای بزرگ — که ۷۰٪ ناخالص جهانی را تشکیل می‌دهند — کمک

قطع اینترنت در افغانستان در عصر امپریالیسم دیجیتال

ناصر لویاند

خانگی تشکیل دادند و یا هم پلاتفرم‌های آموزشی آنلاین را به راه انداختند. در این پروگرام‌ها ده‌ها هزار زن و دختر شامل گردیدند تا به آموزش خویش ادامه بدهند. اگرچه این پروگرام‌ها از لحاظ مالی هزینه‌ی نسبتاً زیادی برای خانواده‌ها و فعالان حقوق زنان دارد و نیز پر خطر می‌باشند، زنان و دختران در فضای تهدید استخبارات طالبان با وسایل ابتدایی و ناچیز در این پروگرام‌های آموزشی خانگی و آنلاین با شوق زیاد اشتراک می‌ورزند. آموزش آنلاین به‌خصوص در سطوح تحصیلات عالی برای دختران جوان به سنگری مقاومت علیه طالبان تبدیل شده است. طالبان از همان ابتدا در جست‌وجوی کشف و دستگیری سازمان‌دهندگان و اشتراک‌کنندگان این پروگرام‌های آموزشی برای زنان بودند. آن‌ها منطقاً باید اینترنت را قطع می‌کردند تا دسترسی زنان و دختران به آموزش‌های آنلاین و نیز رابطه‌ی شان با جهان بیرون مسدود می‌گردد. از دیدگاه فمینیسم رادیکال، این یک اقدام تبعیض آمیز و انحصارگرایانه است که طالبان زن‌ستیز ابزار تولید دانش را از یک بخش خاص جامعه یعنی زنان به نفع بازتولید مناسبات پدرسالاری مصادره می‌کنند. اینترنت به‌مثابه‌ی «ابزار تولید» دانش، آگاهی و ارتباطات، تهدیدی برای روابط تولیدی مبتنی بر ستم جنسیتی است



دینی افراطی خود را بر پایه‌ی کنترل تمامیت‌خواهانه بر بدن و ذهن شهروندان، به‌ویژه زنان، بنا نهاده است. محروم کردن زنان و دختران از آموزش، سنگ‌بنای پروژه سیاسی-فرهنگی آنان است. بعد از آن‌که طالبان آموزش بالاتر از صنف ششم برای دختران را منع ساختند و دروازه‌های مکتب‌ها و پوهنتون‌ها را به‌روی دختران بستند، میلیون‌ها دختر و زن از آموزش و تحصیلات عالی محروم شدند. اما زنان به مبارزه و مقاومت ادامه دادند و تسلیم سرکوب طالبان نشدند. «جنبش خودجوش زنان افغانستان» و سایر نهادهای مدافع حقوق زنان و صدها معلم داوطلب، مراکز آموزشی مخفی

و واکنشی ارتجاعی به آن است، که در آن کنترل جریان اطلاعات به معنی کنترل بر ابزار تولید فکر و سازماندهی اجتماعی و سیاسی است.

سرکوب داخلی و انزوای بین‌المللی

با توجه به تفکر و ساختار اجتماعی، فرهنگی و طبقاتی رژیم طالبان و موقعیت سیاسی نظامی آن در افغانستان، تصمیم قطع اینترنت و مخابرات می‌تواند نتیجه‌ی چندین عامل متضاد باشد:

۱. **سرکوب ایدئولوژیک و جنسیتی:** طالبان به‌عنوان یک نیروی بنیادگرای اسلامی افراطی، هسته‌ی اصلی باورهای

در عصر امپریالیسم دیجیتال و نظام سرمایه‌داری مبتنی به مالکیت خصوصی، غارتگری، تجاوز و نقض حریم خصوصی شهروندان، تکنولوژی و زیرساخت‌های ارتباطی، همچون اینترنت، هرگز ابزارهایی خنثی نیستند. این ابزارها در بستر روابط تولیدی سرمایه‌داری شکل می‌گیرند و به وسایلی برای انباشت سود و سرمایه‌ای هرچه بیشتر و تحکیم سلطه برای طبقه‌ی حاکم و یا ابزار مدرن مبارزه برای رهایی برای ملل تحت ستم و طبقات محروم جامعه تبدیل می‌شوند.

طالبان به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵ اینترنت و مخابرات افغانستان را قطع کرد و این وضعیت برای ۵۰ ساعت دوام نمود. در این مدت مردم افغانستان تماس در داخل کشور و با جهان را از دست داد و همه‌ی امور زندگی، تجارتي، اطلاعاتی، ترانسپورتی و اجتماعی فلج شدند.

قطع سراسری اینترنت و مخابرات توسط طالبان در افغانستان را نمی‌توان صرفاً یک اقدام امنیتی یا فنی ساده دانست؛ این یک استراتژی سیاسی-ایدئولوژیک است که ریشه در ماهیت ساختاری دولت طالبانی، تضادهای درونی آن با مدرنیته، حقوق زنان و نقش آن در منظومه‌ی ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی دارد. این اقدام طالبان، نمونه‌ای بارز از «امپریالیسم دیجیتال»

که طالبان قصد حفظ همین مناسبات مبتنی بر آپارتاید جنسیتی را دارند.

۲. کنترل اطلاعات و مبارزه با افشاگری: طالبان از قدرت شبکه‌های اجتماعی و اینترنت در افشای فساد مالی، فسادهای اخلاقی و مظالم شان به خوبی آگاهند. مطابق آموزش‌های مارکسیستی، دولت ابزار اعمال زور طبقه‌ی حاکمه برای حفظ قدرت آن است. افشای این رفتارهای سرکوب‌گریانه و تبعیض آمیز و غیرمنصفانه در سطح ملی و بین‌المللی، مشروعیت و توانایی رژیم طالبان را تضعیف می‌کند. بنابراین، قطع اینترنت یک «پرده آهنین دیجیتال» ایجاد می‌کند تا شکاف عمیق بین روایت آنان از «امارت اسلامی» و واقعیت عینی نابرابری و سرکوب را بپوشاند. این اقدام، تلاشی برای کنترل «ابزار تولید پروپاگاندا» است تا ابر ساختاری یکدست و دروغین را بدون مقاومت و صدای مخالف بازتولید کند.

۳. امنیت و مقابله با تهدیدات خارجی: این ادعا که قطع اینترنت ممکن است پاسخی به تهدیدات امنیتی، از جمله تهدیدات احتمالی مانند اشغال دوباره پایگاه بگرام توسط نیروهای تحت امر ترامپ باشد، قابل بررسی است. آنچه که روشن است این است که، دولت طالبان خود محصول جنگ امپریالیستی ایالات متحده و متحدانش در منطقه است. رژیم طالبان اکنون در یک میدان نیروی پیچیده از فشارهای امپریالیست‌های غربی و رقابت کشورهای بزرگ منطقه مانند روسیه و چین مانور می‌دهد. قطع اینترنت می‌تواند هم یک اقدام دفاعی در برابر عملیات جاسوسی و سازماندهی مقاومت داخلی باشد و هم اقدامی برای ایجاد یک فضای اطلاعاتی بسته که مذاکرات پشت پرده با قدرت‌های بزرگ را تسهیل

کند. این امر نشان‌دهنده وابستگی و در عین حال تقابل یک دولت ضعیف و غیر مشروع با ساختارهای قدرت جهانی است.

روابط آمریکا، روسیه و چین با طالبان

روسیه و چین به‌عنوان قدرت‌های بزرگ با مدل‌های خاص خود، منافع استراتژیک در افغانستان دارند. وجود بیش از ۲۲ گروه ملی و بین‌المللی اسلام‌گرای افراطی در افغانستان، روابط مبهم طالبان با این گروه‌ها، گسترش نفوذ غرب به‌سوی آسیای میانه و کنترل حریم فضایی افغانستان توسط آمریکا و بالاخره ارتباط مخفی و آشکار آمریکا از اپوزیسیون مرتجع افغان در تبعید همه عوامل اند که چین، روسیه و ایران را نگران ساخته‌اند. طالبان افغانستان تجربه‌ی جنگ ۱۲ روزه بین ایران و اسرائیل را به یاد دارند که چگونه رژیم متجاوز اسرائیل از به کمک تکنولوژی مدرن و اینترنت در کشف موقعیت و از بین بردن فرماندهان ارشد نظامی و متخصصین هسته‌ای ایران استفاده کردند.

از این‌رو، طالبان ضمن این‌که تلاش می‌کنند کنترل حاکمیت فضای افغانستان را به‌دست خود بگیرند، می‌خواهند که شبکه‌های مخابراتی و اینترنت را هم «مستقلانه» اداره کنند. چین و روسیه با مدل «اینترنت مستقل» و «حاکمیت سایبری» کنترل‌شده طالبان مخالفتی ندارند و با توجه با منافع استراتژیک‌اش در افغانستان و رقابت با حضور آمریکا و غرب در منطقه، ممکن است تکنولوژی و مشاوره لازم برای ایجاد چنین سیستم‌هایی را برای طالبان در آینده ارائه دهند.

باورهای قرون وسطایی طالبان و عصر تکنولوژی و

هوش مصنوعی

آیا طالبان می‌توانند در عصر انقلاب دیجیتال و هوش مصنوعی، بدون اینترنت حکومت کنند؟ آنچه که همه می‌دانند، تمام سیستم‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و آموزشی مدرن به‌طور ارگانیک به شبکه‌های دیجیتال جهانی گره خورده‌اند.

امروز حتی یک اقتصاد معیشتی و قاچاق-محور، برای معاملات بانکی، تجارت مرزی و ارتباط با بازارهای جهانی به ارتباطات نیاز دارد. قطع اینترنت، اقتصاد افغانستان را به سمت قهقرا و انزوا سوق می‌دهد. طی چند روز آخر ده‌ها پرواز داخلی و خارجی لغو شده، و پولی که میلیون‌ها افغان ساکن خارج، روزانه به خانواده‌های شان در داخل افغانستان انتقال می‌دهند با موانع مواجه شدند. این بحران، پروازها و معاملات بانکی و شرکت‌های خصوصی و از خانواده‌ها را نیز متضرر ساخت و به منبع درآمد رژیم طالبان نیز ضربه وارد کرد.

علاوه از این، طالبان برای جمع آوری مالیات و ارتباط با ولایات و واحدهای اداری خود نیازمند سیستم ارتباطی موثر و مدرن اند. آن‌ها در صورت قطع بودن اینترنت و مخابرات نمی‌توانند که فرامین دولتی را نشر کنند و هماهنگی بین ادارات مختلف ملکی و به‌خصوص نهادهای نظامی و امنیتی را ایجاد و اداره کنند.

قطع اینترنت نه تنها چالش‌های شدید در برابر ثبات اقتصادی و حکومت‌داری دارد؛ بلکه می‌تواند اثر ناگوار بر آموزش و تربیت ظرفیت‌های انسانی داشته باشد. محروم کردن یک نسل از دسترسی به دانش و ارتباط با جهان خارج، نه تنها جنایت علیه بشریت است؛ بلکه در درازمدت باعث ایجاد بحران نیروی انسانی و تخصصی می‌شود که یک جامعه برای

بقای خود به آن نیاز دارد.

اینترنت به مثابه‌ی میدان نبرد نهایی

قطع اینترنت توسط طالبان، صرفاً محدود به باورهای دینی و اخلاقی نیست؛ بلکه یک استراتژی سیاسی برای بقا است. این اقدام، تناقض ذاتی پروژه طالبان را نشان می‌دهد: تلاش برای برپایی یک دولت شبیه-قرون وسطایی و تمامیت‌خواه در قرن بیست و یکم. از یک‌سو، آن‌ها برای سرکوب داخلی، کنترل مخالفین و کاهش تهدیدات خارجی به قطع اینترنت نیاز دارند. از سوی دیگر، این انزوا، پایه‌های مادی حکومت شان را از بین می‌برد و آن‌ها را به یک موجودی متناقض تبدیل می‌کند، دولتی که برای حفظ حاکمیت استبدادی‌اش باید یکی از اصلی‌ترین شریان‌های حیات جامعه‌ی مدرن را قطع کند.

این سناریو، صحنه‌ای از یک نبرد طبقاتی در عصر دیجیتال را ترسیم می‌کند. از یک طرف، طالبان به‌عنوان نماینده بورژوازی عقب‌مانده و ارتجاعی تلاش می‌کنند که «ابزار تولید ارتباطات» را مصادره کنند، از طرف دیگر، طبقات و اقشار تحت ستم، به‌ویژه زنان، جوانان و اقلیت‌های قومی و مذهبی که برای دستیابی به آموزش، اطلاعات، تماس‌ها و سازماندهی مبارزه می‌کنند، این ابزار را به‌مثابه‌ی سلاحی برای رهایی می‌بینند. نتیجه‌ی این نبرد بین ارتجاع و ترقی، بین تاریکی و روشنائی، بین ستمگران و ستمکشان نه تنها آینده افغانستان را به‌حیث یک کشور عاری از حاکمیت قرون وسطایی طالبان و هر رژیم غیر دموکراتیک تضمین خواهد کرد؛ بلکه نمادی از مبارزه جهانی بین گرایش‌های ارتجاعی منزوی‌کننده و جنبش‌های مترقی برای جهانی عادلانه‌تر است.

پاکستان: اخراج مهاجران

افغانستان، تعطیلی مکتب‌ها و پیامدهای آن

صمیم آزاد

کارت پی‌اوار سندی بود که از سوی دولت پاکستان و کمیساریای عالی سازمان ملل به مهاجران افغانستانی داده می‌شد و دارندگان آن به‌طور رسمی به‌عنوان پناهنده در پاکستان ثبت می‌شدند. حدود یک میلیون و چهارصد هزار مهاجر افغانستانی دارای کارت پی‌اوار بوده‌اند.

این کارت نخستین بار در سال ۲۰۰۶ توزیع شد و پس از آن چندین بار تمدید گردید. از سال ۲۰۱۵ به بعد، تمدیدها منظم و طولانی‌مدت نبود و بیشتر کوتاه‌مدت انجام شد، که دارندگان آن را در وضعیتی نامطمئن و مبهم قرار داد.

هدف اصلی کارت POR ایجاد چارچوب قانونی برای حضور مهاجران و فراهم کردن دسترسی آنان به خدمات اولیه مانند آموزش و بهداشت بود. دارندگان این کارت نسبت به مهاجران فاقد مدرک یا دارندگان کارت افغان، از جایگاه حقوقی باثبات‌تری برخوردار بودند.

امتیازات دارندگان POR شامل امکان سفر در پاکستان، کرایه یا رهن خانه، دریافت پول‌های ارسالی از خارج از طریق بانک‌ها، دریافت تا پنچ سیم‌کارت و دسترسی به برخی امکانات دیگر بود. با تغییر سیاست مهاجرتی در سپتامبر ۲۰۲۳، فشار بر دارندگان POR افزایش یافت و از سال ۲۰۲۴ تمدید اعتبار این کارت متوقف شد، به‌طوری که بسیاری از دارندگان ناگزیر شدند یا خاک پاکستان را ترک کنند یا در شرایط حقوقی نامطمئن باقی بمانند.

تعطیلی مکتب‌های مهاجران

در چند دهه‌ی گذشته، مکتب‌های متعددی در کمپ‌ها و شهرهای پاکستان برای آموزش فرزندان مهاجران تأسیس شدند. این



رسمی، در همان سال حدود ۸۸۰ هزار مهاجر افغانستانی موفق به دریافت این کارت شدند. دارندگان کارت افغان اجازه اقامت موقت داشتند؛ اما این کارت نه حق پناهندگی رسمی و نه حق شهروندی را برای آنان فراهم می‌کرد.

هدف اصلی از توزیع این کارت، ثبت و شناسایی مهاجرانی بود که پیش‌تر فاقد مدرک قانونی بودند و در خاک پاکستان زندگی می‌کردند. با این حال، دولت پاکستان در سال‌های بعد از تمدید اعتبار این کارت خودداری کرد و در سال ۲۰۲۴ کارت افغان بی‌اعتبار شد. در نتیجه، روند اخراج دارندگان این کارت نیز آغاز شد.

دارندگان کارت افغان می‌توانستند خانه کرایه کنند، خانه گرو (رهن) بگیرند و سیم‌کارت به نام خود داشته باشند؛ اما با بی‌اعتبار شدن کارت، همه این امتیازات از آنان سلب شد. تاکنون آمار دقیقی از شمار اخراج‌شدگان یا باقی‌ماندگان در پاکستان منتشر نشده است.

۳. دارندگان «کارت پی‌اوار» (Proof of – PoR Registration Card)

این دسته شامل کسانی است که هیچ‌گونه سند یا کارت رسمی از دولت پاکستان یا نهادهای بین‌المللی در اختیار ندارند. آنان بیشترین هدف اخراج‌های اجباری بوده‌اند. در سال ۲۰۲۳، دولت پاکستان و نهادهای بین‌المللی (مانند UNHCR) تخمین می‌زدند که حدود یک میلیون و هفتصد هزار مهاجر افغانستانی فاقد مدرک در این کشور زندگی می‌کردند.

روند اخراج این گروه از سپتامبر ۲۰۲۳ آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. دولت پاکستان نه تنها در مسیر جاده‌ها و بازارها، بلکه از کوچه‌ها و خانه‌های مهاجران نیز آنان را دستگیر و بازداشت می‌کرد. در بسیاری موارد، نیروهای پولیس و «اف‌سی» در برابر دریافت پول برخی مهاجران را آزاد می‌کردند؛ اما بخش بزرگی از آنان از طریق گذرگاه‌های مرزی چمن و تورخم به افغانستان بازگردانده شدند.

۲. دارندگان «کارت افغان» (Afghan – ACC Citizen Card)

کارت افغان در سال ۲۰۱۷ توسط دولت پاکستان و با همکاری «کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان» (UNHCR) توزیع شد. بر اساس گزارش‌های

جنگ، ترور، ناامنی، فقر، بیکاری و دیگر معضلات سیاسی و اجتماعی از مهم‌ترین عوامل مهاجرت‌اند. در طول نیم قرن گذشته، مردم افغانستان در مقیاس وسیع ناگزیر به ترک وطن خود شده‌اند. در جریان جنگ ضد شوروی، جنگ‌های داخلی میان گروه‌های جهادی، نخستین دوره حاکمیت طالبان، بیست‌سال نظام جمهوری اسلامی و سپس بازگشت دوباره طالبان به قدرت، میلیون‌ها تن به پاکستان مهاجرت کردند.

مهاجران در پاکستان به کار و زندگی پرداختند و بخش بزرگی از کودکان آنان در این کشور متولد شدند. آن‌ها مکتب‌هایی به زبان‌های فارسی و پشتو تأسیس کردند و فرزندان‌شان در این مکتب‌ها به تحصیل پرداختند. اما این وضعیت از سپتامبر ۲۰۲۳ دگرگون شد؛ زمانی که دولت پاکستان اخراج گسترده مهاجران افغانستانی را آغاز کرد، روندی که در نهایت به تعطیلی مکتب‌ها و محروم شدن هزاران کودک از آموزش انجامید. در این مقاله، این روند و پیامدهای آن به‌طور تحلیلی بررسی شده است.

دسته‌بندی مهاجران افغانستانی در پاکستان

به‌طور معمول، مهاجران افغانستانی در پاکستان به سه گروه تقسیم می‌شوند:

مهاجران فاقد مدرک (Undocumented Af-ghans)

دارندگان «کارت افغان» (ACC – Afghan Citizen Card)
دارندگان «کارت پی‌اوار» (PoR – Proof of Registration Card)

۱. مهاجران فاقد مدرک (Undocumented Af-ghans)

چرایی اخراج مهاجران

پاکستان با مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی روبه‌رو است. فقر، گرسنگی و بیکاری روز به روز افزایش یافته و ناامنی، ترور و درگیری گسترده‌تر شده است. کانون‌های اصلی ناامنی، ایالت‌های بلوچستان و خیبرپختونخوا هستند؛ جایی که «ارتش آزادی‌بخش بلوچستان» (BLA) و «تحریک طالبان پاکستان» (TTP) قدرت گرفته و عملیات مسلحانه و تروریستی انجام می‌دهند.

افزون بر این، دولت با دو جریان اعتراضی و سیاسی مهم نیز مواجه است: «جنبش تحفظ پشتون» به رهبری منظور پشتین و «تحریک انصاف» به رهبری عمران خان. هر دو جریان مشروعیت دولت را زیر سؤال برده و آن را با چالش مواجه ساخته‌اند.

در چنین شرایطی، دولت پاکستان تلاش کرده است مشکلات داخلی و به‌ویژه ناامنی را به گردن مهاجران بیندازد. سیاست اخراج مهاجران بیشتر جنبه نمادین و سیاسی دارد؛ گویی با بازگرداندن آنان به افغانستان، مشکلات پاکستان حل می‌شود. اما واقعیت این است که عامل اصلی ناامنی و گسترش ترور، خود دولت پاکستان است؛ دولتی که طی پنج دهه‌ی گذشته گروه‌های افراطی اسلامی را پرورش و حمایت کرده و از آنان برای پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود بهره برده است. امروز همان گروه‌ها تهدیدی جدی علیه امنیت داخلی پاکستان محسوب می‌شوند.

پس از بازگشت طالبان به قدرت

مکتب‌ها به دو زبان فارسی و پشتو فعالیت می‌کردند: در کویته مناطقی چون مری‌آباد و هزاره‌تاون، آموزش به زبان فارسی بود، در حالی که در محلات پشتون‌نشین بیشتر به زبان پشتو تدریس می‌شد. هزاران دختر و پسر مهاجر در این مکتب‌ها آموزش دیدند و شماری از آنان موفق شدند به دانشگاه‌های کابل، پاکستان، هند و دیگر کشورها راه یافته و تحصیل نمایند.

بخش بزرگی از این مکتب‌ها در شهرهای پیشاور و کویته قرار داشت. تنها در کویته و حومه آن، ۳۳ مکتب کوچک و بزرگ فعالیت می‌کرد. فرزندان مهاجران، به‌ویژه دختران، با شوق و علاقه فراوان به این مکتب‌ها می‌رفتند؛ زیرا در افغانستان بالاتر از صنف ششم حق تحصیل نداشتند.

روند تعطیلی ابتدا از ایالت‌های پنجاب، سند و خیبرپختونخوا آغاز شد و سپس به بلوچستان رسید و ده‌ها مکتب در کویته نیز بسته شد. در ۱۰ سپتامبر، تمامی مکتب‌های مهاجران در کویته تعطیل شد و مدیران به دانش‌آموزان اعلام کردند که این تعطیلی موقتی است؛ اما اکنون با گذشت بیش از دو هفته، هنوز خبری از بازگشایی آن‌ها نیست. تلاش مدیران مکتب‌ها از طریق بزرگان محلی نیز بی‌نتیجه مانده است. شواهد نشان می‌دهد دولت پاکستان تصمیم دارد مکتب‌ها را بسته نگذارد تا مهاجران برای آینده فرزندان‌شان ناچار شوند به افغانستان بازگردند؛ کشوری که در آن دختران، به‌ویژه پس از صنف ششم، همچنان از حق آموزش محروم‌اند.

در افغانستان، تحریک طالبان پاکستان نیز همان مسیر خشونت و ترور را ادامه داده و هر سال ناامنی در این کشور افزایش یافته است؛ بنابراین این مسائل ارتباط مستقیمی با حضور مهاجران افغانستانی ندارد.

پیامدهای اخراج مهاجران

مهاجران افغانستانی در پاکستان سال‌ها کار و زندگی کرده‌اند؛ بسیاری زبان آموخته، کسب‌وکار راه‌اندازی کرده و خانه و جای‌داد خریده‌اند. بخش زیادی در معادن، ساختمان‌سازی و سایر مشاغل کم‌درآمد مشغول بوده‌اند. با اخراج آنان ناچار خواهند شد در افغانستان از صفر آغاز کنند و زندگی دشواری را که با رنج و زحمت بسیار ساخته‌اند، از دست بدهند. بازسازی زندگی زیر سلطه طالبان کاری بسیار سخت و پرچالش است. افغانستان کشوری است که بیش از سی و سه میلیون نفر در آن در فقر و گرسنگی به سر می‌برند.

صدها هزار کودک از حق آموزش محروم می‌شوند و آینده‌شان در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. دختران بالاتر از صنف ششم در افغانستان همچنان از تحصیل محروم‌اند و فرصت رشد و توسعه شخصی از آنان گرفته می‌شود.

افراد که بدون کار و درآمد باقی بمانند، ممکن است به هر وسیله‌ای برای تأمین معاش دست بزنند و بخشی از آنان در دام گروه‌های تروریستی بیفتند و به‌طور ناخواسته در راستای اهداف این گروه‌ها مورد سوءاستفاده قرار گیرند.

به این ترتیب، اخراج مهاجران افغانستانی بیش از آن که راه‌حلی برای پاکستان باشد، یک بحران انسانی گسترده می‌آفریند که قربانیان اصلی آن، مهاجران بی‌دفاع و به‌ویژه کودکان و زنان هستند.

نتیجه‌گیری

سیاست اخراج گسترده مهاجران افغانستانی و تعطیلی مکتب‌ها در پاکستان، نه تنها کمکی به حل بحران‌های داخلی این کشور نمی‌کند؛ بلکه پیامدهای انسانی و اجتماعی جدی به همراه دارد. این سیاست باعث از دست رفتن فرصت‌های آموزشی و اقتصادی، نابودی سرمایه‌های انسانی و فرهنگی و تشدید بحران‌های انسانی می‌شود.

تجربه نشان می‌دهد که مهاجران افغانستانی سال‌ها برای ساختن زندگی، کار و تحصیل تلاش کرده‌اند و جامعه میزبان نیز از حضور آنان بهره برده است. اکنون اخراج اجباری آنان، بحران تازه‌ای ایجاد می‌کند که تنها با حمایت بین‌المللی، توجه حقوق بشری و تغییر رویکرد دولت پاکستان قابل کاهش است.

بدون ایجاد چارچوب‌های قانونی و حمایت‌های آموزشی و اقتصادی، این سیاست، مهاجران را به مسیر ناامنی، محرومیت و آسیب‌های اجتماعی سوق می‌دهد و آینده کودکان و زنان را به مخاطره می‌اندازد. در نهایت، چنین سیاست‌هایی نه راه‌حل؛ بلکه پیامدهای انسانی و اجتماعی شدیدی دارند که دوباره خود کشور میزبان را متضرر خواهد کرد.

مارکسیسم جنبش اجتماعی کارگران علیه سرمایه

ادامه از صفحه ۱۲ ...

طبقه کارگر صدمات تاریخی دید حتا خود و ارزش کار صد ساله‌اش در کابل به باد فنا رفت. به همین‌سان در جنگ ۱۲ روزه ایران که به نیابت روس‌ها، چینی‌ها و اسرائیل که به نیابت آمریکا، انگلیس و فرانسه جریان داشت. کارگران این دو کشور به جز این‌که آواره شدند و به هلاکت رسیدند و ارزش زحمات ده‌ها سال شان به تلی از خاکستر مبدل شدند، چه سودی داشت؟

خلق، ملت و کشور را بیان و تمثیل می‌نماید.

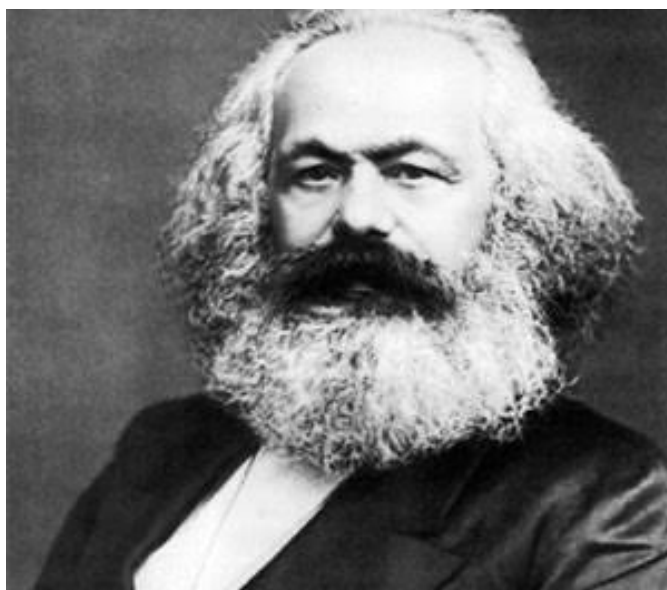
با این حساب، هر جنگ و مبارزه‌ای که کارگران و سوسیالیست‌ها بنابر منافع عام خود آغاز و رهبری نکنند، جنگ و مبارزه ارتجاعی است. از جمله چهارده سال جنگ افغان‌ها با روس‌ها و جنگ ارتجاعی ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، در جنگ چهارده ساله‌ی افغان‌ها به نیابت غربی‌ها.

پس نمی‌شود این‌ها را مارکسیست خواند. مگر خمینی، صدام، قذافی، خامنه‌ای، بورژواهای یمن و لبنان ضد امپریالیسم و ضد استعمار و زور گویی نبودند و نیستند؟ نزد مارکسیست‌ها فقط دفاع از منافع عام طبقه‌ی کارگر، استقلال مبارزاتی این طبقه و در برابر سرمایه‌ایستادن مطرح بحث است نه منافع خلق، ملت و کشور، چرا؟ برای این‌که این طبقه‌ی کارگر است که آزادی و منافع

بناءً جنبش چپ ما با قید ادعاهایی که دارند، جنبش اعتراضی کارگران علیه نظام سرمایه‌داری نیست و نبوده، جنبش فرقه‌های ملی‌گرای ضد استعمار، ضد تجاوز، ضد امپریالیسم، ضد فئودالیسم و ضد استبداد است. مبارزه طبقاتی شان هم روی همین ضدها متمرکز است نه روی ضد نظام سرمایه‌داری جهت اعمار دنیای آزاد و انسانی برای همه.

مارکسیسم جنبش اجتماعی کارگران علیه سرمایه

حیدر



در ایدئولوژی آلمانی، کمونیسم جنبش اجتماعی کارگران علیه نظام سرمایه‌داری معنا شده و مارکس انقلابی و رئالیست تا آخرین روزهای عمر خود معتقد به این اصل کلی باقی ماند. سرمایه‌داری به هر پیمانه‌ای که رشد نماید، مثلاً به مرحله امپریالیسم رسید، باز هم جدال تاریخی بین دو طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار است و مارکسیسم منطقاً علم حل نهایی این مناقشه تاریخی است.

بناءً مارکس به جنبش اجتماعی کارگران علیه سرمایه‌داری که بدو نارس و تخیلی بود، فقط دو موضوع کلیدی (بینش مادی تاریخ و ارزش اضافی) را ضم ساخت که این جنبش به علم رهایی بشریت بدل گردید، بلکه مارکس و انگلس نظام پیچیده و سرچپه‌ی سرمایه‌داری و همچنان وضعیت سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را نیز موشکافانه به تحلیل گرفته و تیوری‌های سوسیالیسم علمی را به صورت یک سیستم و بدیل نظام سرمایه‌داری در آثار خود، مانیفست، کاپیتال، نقد برنامه‌ی گوتا، هجدهم برومر و نظایرش، برای آموزش عالی سیاسی-ایدئولوژیک و تشکیلاتی کارگران و زحمتکشان با استفاده از پراتیک‌های اجتماعی (انقلابات ۱۸۴۸ آلمان و فرانسه و انقلاب ۱۸۷۱ کمونرها) تدوین کرد. تا حزب آگاه، منضبط و متشکل طبقه‌ی کارگر ایجاد و با برنامه و اسلوب‌های مقتضی، به اعمار جامعه‌ی نوین اشتراکی تحقق ببخشد.

لهدا، تیوری و مبارزه‌ی تیوریک به مثابه‌ی ابزار نقد نظام

سرمایه‌داری، برای مارکسیست‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. لنین و بلشویک‌ها که در زمان سلطه‌ی امپریالیست‌ها و روسیه شبیه به زندان ملل و ژاندارم منطقه مبارزه می‌کردند، به اهمیت فهم عالی تیوری‌های مارکسی و بردن این علم بین کارگران، زحمتکشان و ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر در آن اوضاع به مفهوم واقعی پی‌برده، پیروز شدند و به غنای مارکسیسم در همان عمر کوتاه (۱۹۲۲ - ۱۹۱۷) افزودند که به یقین آموختن و به‌کار بستن این تیوری‌های بکر برای چپ مارکسیست افغانستان اشد نیاز و ضروری است.

یقین دارم که رفقای چپ سنتی ما این تیوری‌ها را زیاد خوانده، می‌توانند بحث کنند و به فراوانی، عبارت مبارزه طبقاتی را در نوشته‌هایشان به کار برده اند؛ اما این‌که واقعیت را بگوییم این‌ها در فهم اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم انقلابی مشکل دارند.

یقین دارم که رفقای چپ سنتی ما این تیوری‌ها را زیاد خوانده، می‌توانند بحث کنند و به فراوانی، عبارت مبارزه طبقاتی را در نوشته‌هایشان به کار برده اند؛ اما این‌که واقعیت را بگوییم این‌ها در فهم اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم انقلابی مشکل دارند.

اما آنچه برای ما مهم است اینکه، رفقا از کدام موضع سیاسی به مطالعات سوسیالیسم علمی و احتمالاً اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی پرداخته اند؟ بی تردید از مواضع خرده بورژوازی و دهقانی مائو، این‌ها به مارکس و لنین از موضع مائو آشنایی دارند نه از موضع طبقه‌ی کارگر که در نتیجه‌گیری مطالعات از اهمیت تعیین کننده‌ی برخوردار است.

تیوری‌های مارکس اصولی تثبیت شده است.

مثلاً رهبران و کادر فرقه‌های چپ سنتی ما مانند رفیق اکرم، هادی محمودی، داکتر فیض و رفیق کلکانی، اولاً ملهم از موضع مشروطه خواهان و ثانیاً ملهم از رسالات سرخ مائو در مقابل رویزیونیسم خلق و پرچم تربیت نگرفتند؟ مگر تاریخ چپ افغانستان این را بازگو نمی‌کند؟

وباز، اگر چنین نیست، این کادرها از کدام اعتراضات کارگری نمایندگی می‌کنند از کارگران جنگل، خانه‌سازی، نساجی گلپهار، از کارگران فابریکه‌ی قند بغلان و یا از اعتراضات کارگران نفت و گاز شیرغان؟ و اگر می‌کنند در کجا در کدام سند و در کدام مشی سیاسی شان؟